

چشم‌ترو درویش کن!

این دیگه چه جور شه!

اشاره:

وقتی از بنده نگارنده خواسته شد در مورد چشم‌چرانی مطلب بنویسم با خودم فکر کردم که اصلاً مگر چیزی به اسم چشم‌چرانی در جامعه ما وجود دارد که بشود در موردش نوشت؟! اصلاً شما بگویید در مورد چیزی که در جامعه وجود ندارد پرونده ویژه درست کردن کار عاقلانه‌ای است؟! صادقانه جواب بدهید؛ هست یا نیست؟! اما از آنجایی که بنده نگارنده، نویسنده‌ای هستم که فقط بلدم بگویم «چشم» و در عین حال بسیار چشم و گوش بسته هم هستم، قبول کردم و دست بکار شدم.

اولین چیزی که به ذهنم رسید این بود که اصلاً کلمه چشم‌چرانی از کجا پیدایش شده در ادبیات ما که حالا ما بخواهم در موردش چیزی بنویسم؟! این بود که بعد از کلی غوطه‌ور شدن در کتب ادبیات و احوال بزرگان ادب و دیدن شبکه چهار و شبکه آموزش به این نتایج رسیدم.

چشم‌چران خانگه:

این موجودات موجوداتی هستند که چشم‌شان را توی خانه و زندگی مردم می‌چرخانند. حالا از روی پشت بام باشد، بالکن باشد، درب حیاط باشد، پنجره باشد، بالکن باشد یا جرز دیوار و یا هر سوراخ و سمیه دیگری! اما باید این را به عرض‌شان برسانم که خانه و زندگی آن‌ها هم سوراخ‌هایی دارد که چشم چشم‌چران دیگری پشت آن است و چشم آن‌ها آن چشم‌ها را نمی‌تواند ببیند.

چشم‌چران خیابانی:

این موجود حواسش علی‌الدوام توی ماشین‌های مردم است. درست است که رعایت حجاب و عفت در اتومبیل هم الزامی است، اما حالا اگر کسی خطایی کرد یا ناخواسته صحنه‌ای را به وجود آورد، بدتر از کار او چشمی است که دنبال چنین نکته‌هایی می‌گردد و آخرش هم یک روز به خاطر همین رفتار بد تصادف سختی خواهد کرد.

چشم‌چران مجازی:

که احتمالاً تعدادشان از همه موارد بیشتر است. این دسته از افراد باید مراقب باشند که بی‌خود و بی‌جهت سیدی روح صاف و بی‌خش‌شان را به واسطه این عمل خش‌دار نکنند و این را بدانند ناخواسته بازیگر نمایشی هستند که دیگران برایشان ترتیب داده‌اند.

فرضیه اول:

کلمه چشم‌چرانی از کلمه غازچرانی گرفته شده، چرا که آدم چشم‌چران، مثل غاز سرش را این‌ور و آن‌ور می‌کند و چشمش هم مثل کله غاز این سوراخ و آن سوراخ را می‌گردد تا مگر چیزی برای چشم‌چرانی پیدا کند.

فرضیه دوم:

گاوچرانی؛ و دلش هم شاید اخلاق گاو مانند آدم چشم‌چران باشد! آخر گاو هم مثل گاو سرش را می‌اندازد پایین و هر کجا که باید و نباید می‌رود، چشم چشم‌چران هم مثل گاو، هر جا که نباید و نشاید می‌رود و اصلاً عین خیالش هم نیست.

فرضیه سوم:

بُزچرانی؛ البته نگارنده قبول دارد که با اندکی تفاوت جزئی، این فرضیه شباهت زیادی با دو فرضیه قبلی دارد. اما چون خرج نگارنده زیاد است و کُرم نشریه هم در حق التحریر دادن اوف...! این فرضیه را نوشتیم تا بلکه تعداد کلمات متن مان بیشتر شود و با حقوقش بتوانیم یک دست کله پاچه با چشم اضافه بزنیم.

فرضیه چهارم:

سورچران؛ و وجه مشترک‌شان هم این است که هر دو به دنبال لذت مفت و مجانی می‌گردند و خیال هم می‌کنند برایشان مجانی تمام شده، اما خبر ندارند که حیثیت و آبروی‌شان را در عوض از دست داده‌اند که خیلی بیشتر از این‌ها می‌ارزد. خب از بحث ادبیاتی که خارج شویم می‌رسیم به بحث مصادیق چشم‌چرانی که به ندرت! پیدا می‌شود اما به هر حال هست!





۱. تا حالا کجا بودید؟

دوست عزیزی که خیلی هم با توپ و تشر در قالب یک ایمیل از ما خواسته‌اند تا اسمی از ایشان در نشریه نبریم، اینچنین فرموده‌اند: «اولین بار هست که مجله شما را از دکه روزنامه‌فروشی سر کوجهان تهیه می‌کنم. در کل همه چیزتان خوب بود. مجله را به خاطر موضوعی که مطرح کردید (خالکوبی) خریدم. من خودم دو تا خالکوبی روی دستم دارم. داشتیم کم کم نسبت به حرف‌هایتان قانع می‌شدم که مطالب‌تان تمام شد! در کل دست‌تان درد نکند»

* **دیدار:** دوست عزیز، ما که دفعه اول مان نیست روی دکه می‌رویم؛ شما دفعه اول تان است ما را می‌بینید. حس‌تان از این ملاقات دقیقاً چیست؟! (الآن خیلی تابلو شد که ما داریم خودمان را برای شما می‌گیریم؟!)

در انتهای پیام‌تان نوشتید که «داشتیم کم کم قانع می‌شدم که مطالب‌تان تمام شد!»...

خب دوشواری نداریم با این مسأله! شما یک توک با تشریف بیاورید دفتر نشریه، همچنین تمیز مخ‌تان را استاد کنیم! از طرفی الآن ماه رمضان هم هست، همین چند روز، قبل از افطار تشریف بیاورید که مجبور نباشیم در این شرایط اقتصادی از شما پذیری کنیم!



۲. از من مصاحبه بگیرید!

۰۹۱۸-۲۰۱۱

«سلام. چند بار توی مجله خواندم که فراخوان داده بودید که اگر از خواننده‌های مجله، جوایزی هست که کار خاصی انجام می‌دهد، آمار بدهد تا شما برای صفحه نبوغ آشنا با او مصاحبه کنید. بیائید با من مصاحبه کنید که هر شماره مجله‌تان را می‌خوانم! همین خودش کلی نبوغ است!»

* **دیدار:** آقا ما دیگه حرفی برای گفتن نداریم! اصلاً عزرائیل همین الآن بیاید دست من را بگیرد و خِرکش کند ببرد به قعر جهنم، حرفی نیست!



۳. دست‌تان ندردد!

آقا نکنید این کارها را... ما بی‌جنبه هستیم!

ببینید خودمان داریم اعتراف می‌کنیم!

ما جنبه تشکر را نداریم. مثل برخی منتقدین که گاهی (فقط گاهی) بی‌انصاف می‌شوند، شما هم حال ما را بگیرید!

باور کنید ما تحمل پیام‌های محبت‌آمیزتان را نداریم.

دوستان عزیز «محمد افراسیابی»، «تادر رحیمی»، «مهسا اکبری»، «زیتام»، «رضا احمدی»، «مهدی ملاحسینی»، «کبر طریقی»، «مهدی احمدیان»، «حمیده نیک‌فطرت» و... پیام‌های پر مهرتان به دست‌مان رسید. خدا شما (و همه مخاطبان دیدار) را از ما نگیرد.

روی میز تحریریه

۱. از آن موضوعات کمرشکن

پرونده این شماره‌مان، واقعا از آن پرونده‌های کمرشکن بود. خیلی از مباحث‌مان روی زمین ماند و برای انتشارشان جای کافی نداشتیم. چه می‌دانیم؛ شاید چند ماه بعد، چند سال بعد، دیدار آشنا ادامه همین پرونده را منتشر کند!

۲. صفحه جدید آمد

با رفتن صفحه «فوق‌العاده دخترانه» صفحه جدید «زندگی کن» را از این شماره می‌توانید در دیدار آشنا تعقیب کنید. باز هم از این صفحات داریم برایتان که در شماره بعدی از آن‌ها پرده‌برداری خواهیم کرد. منتظر شماره بعدی باشید.

۳. به چند خط ناله و فغان توجه بفرمائید!

اصولاً خیلی خوب نیست آدم مدام بنالد و گله کند. اما در پاسخ به آن دسته از مخاطبان قدیمی نشریه که سراغ کمیک استریپ‌های دیدار را می‌گیرند، می‌خواهیم یک ناله و فغانی راه بیندازیم که دل‌تان خون شود. بودجه‌های بخش فرهنگی که خدا را شکر خیلی روبه‌راه نیست و قبلاً در موردش برایتان در همین ستون نوشته‌ایم. (حالش را نداریم دوباره بنویسیم! شما حالش را داشته باشید و شماره‌های قبلی دیدار را بگردید. بالاخره یک گوشه‌ای از این از وضع بودجه‌ها... کاریکاتور نیست‌ها هم که قربان‌شان بروم! نرخ کار کردن‌شان کانهو به دلار وصل باشد! کاریکاتور نیست‌های عزیز از مر کب شیطان پیاده می‌شوند یا نه؟!)

۴. چند انتقاد خفن

به ما می‌گویند نمونه بارز یک نشریه معتقد به آزادی بیان! دموکراسی! و خیلی چیزهای خوب دیگر! چند انتقاد خفن و ادامه‌دار از طرف مخاطبان نشریه نسبت به اظهار نظر دو نفر از کارشناسانی که در شماره‌های قبلی اظهار ما هم انقدر آدم‌های با حال و سوءاستفاده‌گری هستیم که از موقعیت کمال سوءاستفاده را کردیم و به آن دو عزیز کارشناس، انتقادها را انتقال دادیم. این همه چانه زدیم که بگوئیم در شماره بعدی و در همین صفحه جوابیه‌ها را می‌توانید بخوانید.

